

● نقد حضوری نمایش: حکایت شهر سنگی

«من می‌خواستم جوابیه‌ای به تئاتر ابزورد بدهم!»

■ نوشته: عبدالحی شماسی

● تنظیم متن و کارگردانی: پروانه مزده
● بازیگران: بهرام ابراهیمی، بهادر ابراهیمی، فرشاد شریفی، مینا صارمی، احمد کاویان، علی گوهری، مهری مهرنیا.
● تئاتر شهر، سالن چهارسو.

مقدمه:

نقد حضوری نمایش حکایت شهر سنگی در سالن چهارسو و با حضور برادر حسین راضی از واحد تئاتر حوزه هنری، حسن خلیلی‌فر، و محبی از معاونت آموزش حوزه هنری، برادر بهرام ابراهیمی بازیگر نمایش و خانم دکتر پروانه مزده، کارگردان نمایش برگزار شد. از طرف مجله سوره نیز نصرالله قادری در این جلسه حضور داشت. این گام تجربه‌ای دیگر در این زمینه بود. امید که مورد پسند شما قرار گیرد.

بسم الله الرحمن الرحيم.

● قادری: با تشکر از شما که در این جلسه حضور پیدا کردید. به عنوان اولین سؤال عرض می‌کنم که امتیاز اولی که به کارگردان می‌دهند، انتخاب متن از جانب اوست. چرا این متن در این مقطع خاص مکانی انتخاب شده؟ و چه چیزی را می‌خواستید به مخاطبین بگویید!

● دکتر مزده: بعد از اجرای نمایش «آخر بازی» من تصمیم گرفتم یک نمایش ایرانی روی صحنه بیاورم که در همین رابطه نمایشهای زیادی چه از طرف دانشجویان و... نوشته شد و در دسترس من قرار گرفت. بین اینها که مطالعه کردم، نمایش آقای «شماسی» را پسندیدم و تصمیم به اجرای آن گرفتم. به این دلیل که فکر می‌کنم تئاتر الان، باید مسائل عمومی و روز دنیا را مطرح کند. اصولاً اگر رنج نباشد، ما نمی‌توانیم، شجاعت، شهامت، جرات و اصالت انسان را ارزیابی کنیم! در این نمایشنامه یک جمله بود که بسیار مرا تحت تأثیر قرار داد. جمله این بود: «مهم این است که انسانها از خودشان چی باقی می‌گذارند». من این را گرفتم و مبنا قرار دادم. به عنوان «تم» اصلی نمایش، که تعهد انسان هست. در تابلوی اول نمایشنامه، گفتگویی بین «طراح» و «نقشه‌بردار» انجام می‌شود که در آن نقشه‌بردار به اصطلاح نشانگر منطق توجیه‌گراست و تا نزدیک به انتهای نمایشنامه، همچنان باقی می‌ماند. او مسئله



فضولات را مطرح می‌کند و می‌گوید: هرکه بیشتر از خودش فضولات به جا بگذارد، بیشتر زندگی می‌کند. من وقتی به این نکته رسیدم، فکر کردم می‌تواند جوابی باشد به منطق «پوچگرایان». البته برای «تئاتر ابزورد» برجسب و ترجمه «پوچی» زیاد مناسب نیست و گویای این حرکت نیست. اما چون مصطلح شده است من استفاده می‌کنم. با توجه به وقوع دو جنگ جهانی و پیدایش فلسفه مارکس، نیچه، استالین و هیتلر، غرب در گرداب گناه فروافتاد و همین باعث شد که مردم در غرب مسئولیت خود را از دست بدهند خصوصاً اینکه تحت تأثیر اعتقادات «فروید» هم بودند. در نتیجه مصونیتشان را از دست دادند و در این گیر و دار، کم‌کم نویسندگان به کشمکشهای درونی پرداختند و کشمکشهای بیرونی. منجر به کشمکشهای درونی شد و ادبیات این را به یک سبک و سنخ ادبی تبدیل کرد. سرانجام مردم متوجه شدند، حقایقی ژرفتر و عمیقتر در روح انسان موجود است که بشر باید به آن حقایق پی ببرد و آن را به نمایش بگذارد.

● قادری: با توجه به اشاره‌ای که به یک پارامتر «تئاتر ابزورد» داشتید، من به چند پارامتر دیگر آن اشاره می‌کنم که هیچ سنخیتی با مقطع مکان ما ندارد. تئاتر ابزورد، در ارتباط با مسئله «جنگ جهانی»، «ماشینیزم»، «عقاید فروید»، «نیچه»، «هایدگر»، «کی‌یر که‌گارد»، «سارتر»، «حکومت یکه‌تاز شوروی»، «ترلزول ایمان مذهبی» و خلاصه در یک مقطع خاص مکانی-زمانی در فراسه به وجود می‌آید که عصبانی است علیه وضع موجود و مشخصاً ترلزول ایمان مذهبی را در آثار اینها می‌شود دید: ولی ما در جایی زندگی می‌کنیم که این ضعف را نداریم. چطور شما این نمایشنامه بخصوص را که در این «سبک» نوشته شده انتخاب کردید؟

● دکتر مزده: دلیل انتخاب این بود که فکر کردم جوابی است برای پوچگرایان. من فکر

می‌کنم که تئاتر پوچکا. يك تئاتر بی محتوا نیست و معنای پوچی برای این جنبش هنری، نادرست است. تئاتر پوچی، نمایشگر دلهره، اضطراب، ترس و نیازهای افراد بشری است که منشأ آن جهان غرب است. این گونه حرکت‌ها هدایت می‌شوند، نه هدایت می‌کنند. هنر تئاتر در اروپا و آمریکا چه می‌کند؟ بجز يك سری اضطراب‌ها، دغدغه‌ها، اعتیادها، شستشویهای مغزی و فریادی که اولینش فریاد «جیمی پورتر» بود که «با خشم به گذشته نگاه می‌کرد» و به صورت آرزویی از يك آرمان خوب صحبت می‌کرد. نمایشنامه آقای شماسی، در تابلوی اول و دوم، جوابی بود برای این نوع نگرش. من در این نمایشنامه، چهار «فاکت» یا ذهنیت دارم که یکی از آنها «طراح» هست (مسئول دیگری ذهنیت نقشه‌بردار است (منطق توجیه‌گرا) که تا ابد به دنبال فنر خودش می‌چرخد و از افرادی است که در جهانی هستند که «بکت» آن را معرفی می‌کند، و دیگر «مرد کور» است که نماینده پلیدی است و بالاخره شخصیت چهارم، همان آدم ساده‌لوحی است که احتیاج به حمایت دارد. يك کسی که خانه‌اش را گم کرده است. يك عمر است آنجا زندگی می‌کند و نمی‌داند چرا تا زگیها راه خانه‌اش را گم می‌کند. این شخصی است که باید هدایت شود. «طراح» ما به اصطلاح «پروتاگونیست» و شخصیت تک‌نفری نمایش است و من خواستم شیطان را به همان اندازه قدرت دهم که این وسوسه بتواند توجیه شود. چرا که اگر شخصیت این بازیها و شخصیت مخاطب، نیروهایشان برابر نباشد آن نبرد ارزشی نخواهد داشت. بنابراین، وسوسه‌ها و اوامع مبتلابه است، که حرکت آخری را توجیه می‌کند. با اینکه در اوایل موفق نمی‌شود این پدیده تنیده، مثل دلقک، در اطراف را، از هم ببرد، اما در درونش جوشش دیگری است و سؤالهایی که: «ما برای چی زنده هستیم»، در این هنگام ما صندلی‌اش را روشن می‌کنیم، صندلی‌اش روشن است که ببینیم این اتفاق در درونش فشاری ایجاد کرده است که در جهت يك روشن‌بینی است. بعد از میزش سؤال می‌کند که: «برای چه اینجا هستیم؟ چه اتفاقی دارد می‌افتد؟»

● **راضی:** اگر اشتباه نکنم، شما اشاره کردید که به عنوان يك هنرمند، در زمینه فروکش کردن هیجان‌ات اضافی و آن التهابات جامعه دارید کار می‌کنید، در این زمینه بیشتر توضیح بدهید.

● **دکتر مژده:** پاسخ به نیازهای جامعه در برابر سؤالات تئاتر پوچی، این جوابی است برای آنها؛ و پیامش این است که انسان متعهد، تعهدش چیست؟ انسان متعهد را آورده‌ام روی صحنه و اگر صحنه را دو نیم بکنیم، می‌توانیم بگوییم قسمتی را که «طراح» بود، نمایش ایرانی بود!! و قسمتی که «نقشه‌بردار» بود، نمایش فرنگی بود!! نمایش پوچی خارج بود و نبرد بین این دو و پیروزی انسان متعهد، بر آن دور و

تسلسلی که به اصطلاح پوچکرایان در نمایشنامه‌هایشان نشان می‌دهند.

● **راضی:** شما به نیازهای جامعه اشاره کردید و اینکه هنرمند می‌باید در جهت رفع این نیازها حرکت کند. آیا نباید نیازهای اساسی‌تر جامعه در نظر گرفته شود؟

● **دکتر مژده:** ببینید، اگر من اشاره کردم که این نمایش جوابیه‌ای است برعلیه «نمایش پوچی» برای اینکه نمایشنامه‌ها خوانده می‌شود و تدریس می‌شود در دانشگاه‌ها و قسمتی از دروس لیسانس و فوق لیسانس زبان انگلیسی و فارسی، و من خودم در دانشگاه تهران و دانشگاه آزاد، فوق لیسانس ادبیات درس می‌دهم. نمایشنامه‌های جهان و «آوانگارد» دارد تدریس می‌شود. اگر آنها در باورشان جای بگیرد که پیام این نمایشنامه‌ها درست است. مشکل خواهیم داشت و فقط جواب من برای بیست تا دانشجو که در کلاس من هستند کافی نیست، این کتابها خوانده می‌شود و متاسفانه تحلیل و یا نقدهایی غلط بر آنها می‌نویسند. من فکر کردم آقای شماسی در این نمایش، به نوعی جواب آنها را می‌دهد تا شاید آن معصومیت درون انسانها را دریا باند و فراموش نکنند که آگاهی به دست آمده، نباید در خدمت «منیت»، باشد و بشر نباید در اسارت منیت خودش گرفتار شود.

● **راضی:** مضمون نمایش کلی است، و مربوط به جای مشخصی نیست. به نظر شما آیا با این فرم اجرا، نمایش نمی‌تواند معنای دیگری هم داشته باشد؟

● **دکتر مژده:** مربوط به جای مشخصی نیست. نمایشنامه این‌طور است. به همین دلیل ما گفتیم این جوابی است برای پوچکرایان غرب. در ضمن یادآوری است برتعهد بشر که معصومیت دارد. شما ببینید حتی در ژانرهای دیگر ادبی، تنها در نمایش نیست. فرض کنید نویسنده‌ای مثل «ویلیام گوردینگ» یا مثل نویسنده «سالار مگسها» و تمام داستانهای کوتاه «همینگوی» و «سرزمین هرز» «الیوت» که در آن هیچ آب و آبدانی نیست. ... اینها همه خوانده می‌شود. در آنها نشانی از آب نیست اما ما داریم از چشمه درون صحبت می‌کنیم. ولی این در صورتی مؤثر است که جلوی این کتابها را بگیریم که وارد نشوند و خوانده نشوند...

● **قادری:** ... سؤالی اینجا مطرح است: آیا تئاتری که شما اجرا کردید و همچنین سبک آن «ابزورد» هست یا نه؟ تا اینجا ما از صحبت‌های شما نتیجه گرفتیم که این نمایش «تئاتر متعهد» است نه تئاتر «ابزورد»...

● **دکتر مژده:** ... بله. این تئاتر «آوانگارد» است. یعنی تئاتر پیشرو که مسائل روز دنیا را مطرح کرده و در ضمن جوابی است به تئاتر پوچی.

قادری: ... و در واقع نمایش شما جوابی



هست بر خود نمایشنامه، چرا که نمایشنامه دقیقاً همان سیاهی را و همان یاس را دارد به جامعه تزریق می‌کند و شما دارید به خود نمایشنامه هم پاسخ می‌دهید، چون اجرای شما، با نمایشنامه تفاوت دارد. در واقع نمایش شما به نمایشنامه هم پاسخ می‌دهد.

● **دکتر مژده:** پرده اول و دوم را آقای «شماسی» با یک روشن‌بینی خاصی نوشته‌اند و هدفشان هم این بوده که جواب داده بشود به تناثر پوچی. من، غیر از کار روی زبان نمایشنامه، پرده سوم را یک مقدار تغییر داده‌ام و شاید آن را از حالت «ملودراماتیک» حلقان‌زا درآورده‌ام.

● **قادری:** توضیح شما برای من کاملاً منطقی بود که می‌خواستید جوابی بدهید به تناثر «ابزورد». نمایشنامه تا پایان- دو صفحه آخر را که کاملاً شعاری است حذف می‌کنیم- دقیقاً در تناثر پوچی نوشته شده اما به شکل بسیار ضعیف و ایرانی‌اش، تناثر شما با توضیحاتی که می‌فرمایید، جوابی‌ای است برتناثر «ابزورد». اما من این‌طور تلقی می‌کنم که به خود نمایشنامه هم جواب داده‌اید. پاسخ صریح شما را می‌خواهم!

● **دکتر مژده:** اگر این باشد آیا ایرادی دارد؟
● **قادری:** نه...

● **دکتر مژده:** آقای شماسی از دانشجویان قدیمی هستند و یک نویسنده ایرانی که دارای ذهنیاتی جالب است. اگر من توانسته باشم این کار را بکنم یک قدم مثبتی است. البته من اجازه ندارم در این مورد صحبتی بکنم و برداشت خواننده یا تماشاگر ملاک هست. ولی من سعی کرده‌ام- مثلاً پیشگویی شیطان- با اضافاتی که داشته‌ام، آن جنبه‌های «ملودراماتیک» و «پوچی»- یعنی کرایتهایی را که دارد و رنگهایی که از پوچی می‌گیرد- را در پرده سوم یک مقدار بگیرم یا کم‌رنگ بکنم.

● **قادری:** اگر اجازه بدهید به بروشور بپردازیم. سؤال اول اینکه بروشور باید اطلاعاتی را به تماشاگر بدهد. مبنی براینکه چه کسی بازی می‌کند، گروه ترکیبی چی هست و ما می‌خواهیم چه بکنیم... اما بروشور شما در واقع تفسیر و توضیحی است به اجرا بطوریکه اگر کسی بروشور را نخواند، ممکن است نمایشنامه را طور دیگری ببیند، آیا شما بروشور را به این قصد نوشتید؟

● **دکتر مژده:** من به این قصد ننوشتیم ولی چون سالهاست تحلیل نمایشنامه درس می‌دهم، شاید این تاثیر داشته است که وقتی دارم راجع به نمایشی صحبت می‌کنم، از متن هم «کتیسنهایی» را داشته باشم و نقل قول بشود از متن. من فکر نمی‌کنم اگر کسی بروشور را نخواند متوجه نمایش نشود. کسی که بروشور را می‌خواند، ممکن است با مسائلی مواجه بشود که تا به حال با آن روبرو نبوده است. آیا این چیزی،

منفی تلقی می‌شود؟

● **قادری:** نه، سؤال من این است که بروشور شما خواننده و تماشاگر نمایش را سمت و سو می‌دهد به اینکه- چگونه ببینید و تعیین شده ببینید.

● **دکتر مژده:** هرگز این‌طور نیست. من این توضیح را داده‌ام که اولاً شخصیتها را کمی روشن بکنم، بیشتر از آنچه که نمایش نشان می‌دهد. من فکر می‌کنم هر نمایشنامه‌ای نوشته می‌شود باید برای اجرا تحلیلی به همراه داشته باشد. من اجرا را تحلیل نکرده‌ام بلکه نمایشنامه تحلیل شده است.

● **راضی:** با خواندن بروشور متوجه می‌شویم که شما شخصیتها را بیشتر و بهتر باز کرده و تحلیل کرده و شناسانده‌اید... چه عمدی داشتید؟ چرا نگذاشتید اگر کار شما شخصیت‌پردازی دارد، خود تماشاگر متوجه بشود؟ این درست است که اگر نمایش نقصی نداشت، محتاج زیاده‌گویی در بروشور نمی‌شوید؟

● **دکتر مژده:** من می‌خواستم تحلیلی برنمایشنامه آقای شماسی داشته باشم.

● **راضی:** اما بروشور شما صرف تحلیل نیست. به تماشاگر خط داده‌اید که مثلاً تو این شخصیت را این‌گونه ببین و...

● **دکتر مژده:** آیا در بروشور مسئله‌ای هست که برخلاف ذهنیت شما باشد؟ من فکر نمی‌کنم کسی بتواند به تماشاگر خط بدهد. من نظر خودم را گفتم، هرکسی هم می‌تواند...

● **راضی:** شما به عنوان کارگردان، نظراتان را باید در اجرا بگویید.

● **دکتر مژده:** ببینید، این یک نمایشنامه عادی و سنتی نبوده است که مردم با آن آشنا باشند. پس به عنوان یک حرکت جدید، احتیاج به توضیح داشته است. نمایشنامه «آوانکار» تا به حال اجرا نشده و اگر این توضیحات را نمی‌دادم، ممکن بود نمایشنامه درک نشود.

● **قادری:** ببخشید، خود شما یک نمایشنامه را قبلاً به همین سبک اجرا کردید. نمایش «آخر بازی». پس حرکت تازه‌ای نیست.

● **دکتر مژده:** اجازه بدهید من در همین مورد مسئله‌ای را مطرح کنم. بسیاری از اساتید صحبت می‌کردند که من در فرم نمایشنامه «مسیح» (ع) را آورده‌ام به صحنه و برداشتها و سؤالهای مختلفی هم داشتند. یکی اینکه آیا مجوزی داشته‌ام برای اجرا؟ و این در صورتی بود که اصلاً ربطی نداشت. حتی هیئت بازبینی هم اجرا را ندید. بدتر اینکه بعضی فکر می‌کردند من دارم رابطه‌ای مذهبی بین «بکت» و «مسیح» ایجاد می‌کنم و «بکت»، این را نمی‌خواهد، برصورتی که این‌طور نبود و من مسیح را شاهدهی بررنجهای بشری آورده بودم و این را کسی متوجه نشد. اینجا هم اگر توضیح نمی‌دادم،

همین ایراد پیش می‌آمد...

● **راضی:** ... بگذارید تماشاگر خودش ببیند. چرا تاکید کرده‌اید؟ چرا تزریق می‌کنید؟ چرا حُفنه می‌کنید که این است...

● **دکتر مژده:** ... چرا شما این‌طور می‌بینید؟ اگر شما دقیقاً صاحب اندیشه‌اید که همه چیز را ببینید. خب بروشور را می‌خوانید و می‌گذارید کنار. اما اینجا اگر متوجه نشوید، مثلاً «مرد کور» چرا کور بود؟ حرکت به جلوی طراح یعنی چه؟ یا حرفی که دارند راجع به فضولات می‌زنند، مفهومش چیست؟ آیا اینها نباید مطرح شود؟

● **قادری:** چرا، دقیقاً توضیح شما منطقی است. در حقیقت دارید به خودتان پاسخ می‌دهید. اگر هنرمند بتواند در جامعه خودش کاری بکند، باید گویا و روشن باشد. شما حتی به نسل فرهیخته ما نمی‌توانید با نمایش چیزی بگویید. ناچار باید توضیح را بکنانید. و من می‌گویم بروشور شما، تفسیر نمایش است، به دلیل اینکه مخاطب پیدا بکند، و به همین دلیل اگر بروشور نباشد برای مخاطب امکان گمگشتگی وجود دارد.

● **آقای خلیلی:** چرا شما با چنین متنی که در حال و هوای «اکسپرسیونیسم» یا «ابزورد» است، به «ابزوردیسم» جواب داده‌اید؟ البته وضع دانشجویانی که در کلاس شما نشسته‌اند با تماشاگر عادی فرق می‌کند، شما می‌توانید به آنها هرچه می‌خواهید بگویید.



● دکتر مژده: شما چرا این کلمه را به کار می‌برید؟ چه کسی این نمایش را پوچی اطلاق کرده است؟ کجای نمایشنامه آقای شماسی مسئله پوچی را مطرح کرده است؟

● خلیلی: من نمایشنامه را می‌گویم...

● دکتر مژده: شما شخصیت طراح را چگونه دیدید؟

● خلیلی: می‌خواست کاری بکند ولی...

● دکتر مژده: حرکت انتهایی طراح را چگونه...؟

● خلیلی: با آن نور قرمزی که از بالا روی صورتش انداخته بودید مثل یک اسکلت دیده می‌شد...

● دکتر مژده: ...به خاطر همین برداشت من بسیار کار خوبی کردم که این بروشور را نوشتیم. شما می‌گویید من او را به صورت یک مرده دیدم. در حالی که من حرکت به جلو را نشان دادم و این حرکت سرآغاز راه بود. او دستش را از دست شیطان خارج کرد و در راه، بعد از نوری درونی به جلو حرکت کرد. شما وقتی این را ندیدید من باید حتی دو تا بروشور می‌نوشتیم.

● خلیلی: من باید اینها را که شما می‌گویید در کار شما می‌گرفتم. نور صورتی شما از بالا صورت او را به شکل جمجمه نشان می‌داد. آیا غیر از این بود؟

● دکتر مژده: من لازم نیست همه چیز را بگویم. ببینید، دانش، همیشه یک مقدار شرم می‌آورد. و اینجا لازم نیست برای شما بگویم چقدر مطالعات در مسئله تئاتر و نورپردازی داشته‌ام. بنابراین اگر شما آن را به صورت اسکلت دیدید، خوب مقصر نیستیم. من در صحنه، به علت پرداخت نور مهتاب و استفاده از نور آبی در پشت و نور «مادر» که سفید بود و نور آن درختها، به هیچ وجه نمی‌توانستم نوری سفید با رنگ مشخص بگذارم جلو و آزار بدهد برای اینکه تاکید خاصی داشته باشم. این نبود. بنابراین من کم‌رنگ کردم. کم‌رنگ‌تر از صحنه پشت که درون تماشاجی بود و یک سبزیکی از نهال درونش بود که حس کرد در درون خودش، او فقط برگها را می‌دید و من خواستم حرکت رو به جلوی طراح با

استفاده از این تمهید باشد که جنبه «ملودراماتیک» نداشته باشد. حالا شما وقتی اسکلت دیده‌اید. خوب یک بار دیگر تشریف بیاورید و نمایشنامه را ببینید.

● قادری: پس خانم مژده، آیا شما خودتان به این مسئله می‌رسید که دانشجوی تئاتر که این کاره هست. و دانشجوی خود شما بوده و تئاتر را می‌بیند و کار تئاتر هم می‌کند و با افکار شما آشناست. نتوانسته مقاصد شما را از نمایش دریافت کند؟

● دکتر مژده: اگر با افکار من آشنا بود که این جور نمی‌دید.

● خلیلی: نور اصلی صحنه شما نشانگر عصبان است و انسان هم دارد به مرحله پاکی می‌رود. چرا شما نور «مادر» را روی صورت طراح نداده‌اید؟

● دکتر مژده: نور سفید پشت صحنه بود. برای اینکه نور «مادر»، نور درون او است چرا روی صورت طراح بیندازم؟ آن نور فقط می‌تواند از درون عبور بکند و حرکت را نشان دهد.

● خلیلی: پس چرا از آن برای صحنه وسط استفاده کرده‌اید؟

● دکتر مژده: آن نور درون است. نور ایمان است.

● خلیلی: چرا روی طراح نیانداختید؟

● دکتر مژده: برای اینکه او در سرآغاز راه بود. من اگر نور سبز می‌انداختم حتماً می‌گفتید چرا سبز؟! من فقط نخواستم که نور سفید باشد. همین.

● خلیلی: چرا از بالا؟ چون وقتی نور از بالا بخورد...

● دکتر مژده: ... شما باید با مسئولین تئاتر چهارسو صحبت کنید که چرا فقط از بالا امکانات دارند.

● خلیلی: این مشکل سالن است ولی شما به عنوان کارگردان، ترفندهای دیگری می‌توانستید به کار ببرید.

● قادری: ببخشید، من یک توضیحی بدهم. فکر می‌کنم به دلیل اینکه این نورپردازی به مفهوم نمایش شما برمی‌گردد. بنابراین بحث را

خاتمه یافته اعلام می‌کنم و فقط یک سؤال می‌کنم. آیا شما می‌پذیرید که مقصودتان - یعنی همین جوابیه شما بر تئاتر «بزورد» - برای مخاطب و حتی همان دانشجویانی که آن کتابها را خوانده‌اند، القاء نشده است؟

● دکتر مژده: من اصلاً نمی‌پذیرم. هفته گذشته یک گردهمایی داشتیم با تمام دانشجویان فوق لیسانس. آنها بسیار تحت تاثیر نمایش بودند.

● خلیلی: در جایی از بروشور نوشته شده: «نمایشنامه شهر سنگی یک قصه روانشناختی نو نیست. بلکه شعری است ساده که در حقیقت با ریتم و سیلابها و همچنین تاثیر از اصوات مختلف، یک واقعیت وحشت‌انگیز را در بطن یک کمدی ظاهراً نامربوط جا داده و... آیا یک واقعیت وحشت‌انگیز در بطن یک کمدی است؟»

● دکتر مژده: بله، واقعیت وحشت‌انگیز دنیای پوچگرایی غرب. من این واقعیت وحشت‌انگیز را در بروشور مطرح کرده‌ام.

● قادری: ممکن است بفرمایید نوع کمدی مورد نظر شما چیست؟

● دکتر مژده: «فرس» است. نه اینکه کمدی خالص. «فرس» تفاوت دارد. او یک ژانر دیگری است.

● قادری: آیا مدنظر شما «کروتسک» هست؟

● دکتر مژده: خیر، کمدی «فرس» یعنی تماشاجی می‌خندد، قبل از اینکه فکر کند به چه چیز می‌خندد. یکی از تکنیکهای هنر تئاتر این است که شما در عین تفکر بتوانید تماشاجی را سرگرم بکنید. اگر نه یک بعدی شدن نمی‌گذارد که مطلب بنشینند...

● خلیلی: ... ما اصلاً کمدی نمی‌بینیم...

● دکتر مژده: ... شما در «انتظار کودو» کجا می‌خندید؟

● خلیلی: شخصیتها و موقعیتها کمیک هستند.

● دکتر مژده: شما وقتی در «استراکون» می‌بینید در حالی که در همین نقشه‌بردار هم هست. چطور آنجا می‌بینید و اینجا نه.

● خلیلی: ما اینجا نمی‌بینیم. دیالوگها بار





کمدی ندارند. فضا ایجاد نمی‌شود.

● **دکتر مژده:** پس چرا تماشاجی این‌قدر می‌خندید؟

● **خلیلی:** شما می‌گویید کمدی «فرس» همین هم به نظر من اشکال دارد. چون کار شما نباید کمدی «فرس» باشد.

● **دکتر مژده:** شما اصلاً متوجه نشدید کار کمدی فرس نیست! در دل تراژدی، رگه‌هایی از کمدی «فرس» باید وجود داشته باشد که در این نمایشنامه هم هست.

● **خلیلی:** به مقتضای شخصیتها و فضاها ...

● **دکتر مژده:** ... به مقتضای هنر نمایشنامه‌نویسی که آقای شماسی هم رعایت کرده‌اند و من هم سعی کردم که رنگ بیشتری به آن بدهم.

● **خلیلی:** در آثار «بکت» کمدی «فرس» فقط به این دلیل وجود دارد که تماشاجی خسته نشود.

● **دکتر مژده:** دقیقاً، دقیقاً!!!

● **قادری:** ممکن است سبک اجرای نمایش را

بفرمایید؟

● **دکتر مژده:** سبک «ریال مدرن»!

● **راضی:** خانم مژده شما در این گفتگو چندین بار تأکید کردید که نمایش «کلیت شهر سنکی» یادآور واقعیت پوچگرایی غرب است. یا به

عبارتی جواب است بر آن گرایش ...

● **دکتر مژده:** ... یک قسمتش جواب آن است. یا به عبارتی معصومیت بشر است که در برابر دغدغه‌ها و وسوسه‌ها می‌ستیزد و در قسمت

دیگر جوابی برنتاثر ابرزورد است. اگر من زحمتی کشیده‌ام یا کاری روی نمایشنامه آقای شماسی-

شاید ایشان ندانند که دقیقاً چه نوشته‌اند مثل قول «همینگوی» که می‌گوید: «من یک داستان کوتاه نوشتم، دیگر نمی‌دانم چه می‌شود»- انجام

داده‌ام دقیقاً همین جوابیه است.

● **راضی:** چگونه این نمایش از طرفی «تئاتر ابرزورد» است و از طرف دیگر جوابیه‌ای بر آن؟

● **دکتر مژده:** به‌نوعی البته، چون نمی‌توان به هرچیز جواب قاطعی داد. ما راه را نشان دادیم!

● **قادری:** اگر موافق باشید بپردازیم به اجرا. فرم آغازین نمایش شما تفسیری است برکل

نمایش، ضرورت این فرم با کل کار در چیست؟ (همان تصویری که یاران شیطان می‌آیند و تمام چیزهایی که قرار است در صحنه اتفاق بیفتد یا

همان حرکتها در ابتدای کار نشان می‌دهند.)

● **دکتر مژده:** من نمایشنامه را با تصویر کردن یک کشمکش درونی آغاز کرده‌ام. نمایشنامه

با چه بود و چه شد آغاز می‌شود. بنابراین می‌بینیم نویسنده «فرس» را مطرح کرده است و

صحتها در ظاهر برسر همان شیبی‌است اما عملاً هرکس حرف خود را می‌زند. کاربرد حرکتهای

ابتدائی تماماً در جهت القاء و فضا سازی بوده

است. می‌دهد. بنابراین هر دو به انواع مختلف، بازی بیرونی و درونی دارند. منتها این می‌خواهد

خودش را از زیر ماسک خودفریبی، فریب دهد و آن یکی از طریق عصیان، چه کنم، چه کنم‌ها شروع

شده، من امیدوارم بازیگران من موفق شده باشند و این را ارائه داده باشند.

● **قادری:** آیا نقش‌بردار شما همان «کلاو»، در نمایش آخر بازی نیست؟

● **دکتر مژده:** به‌نوعی همان است. برای اینکه او هم به دور و تسلسل گرفتار شده و او هم

به‌نوعی همان «ولادیمیر» هست. اتفاقاً همان دیالوگ اول که می‌گوید: «تمام شد»، همه چیز

تمام شده، دقیقاً کلام آخر مسیح است که در نمایشنامه‌اش اشاره می‌کند.

● **قادری:** به این دلیل شما خواستید طراح شما «رمانتیک» بازی بکند؟

● **مژده:** من اصلاً این را نخواست‌ام! آیا تمام بازی منظورتان است؟

● **قادری:** تمامت بازی طراح، رمانتیک است بجز پنج دقیقه اول که درست عمل می‌کند و حتی

در بیان، کلیشه صدای (دوبله) «آلن دلون» را درمی‌آورد، چرا؟

● **دکتر مژده:** نمی‌دانم. من روی بیان بچه‌ها خیلی کار کرده‌ام. چرا که حساسیت

عجیبی روی بیان دارم. فکر می‌کنم شاید این درست باشد که دچار احساسات رمانتیک می‌شود.

با نظر شما موافق هستم و مطلقاً نباید «رمانتیک» باشد.

● **خلیلی:** شما وقتی متنی را انتخاب می‌کنید. هر شخصیت شناسنامه خاصی دارد.

افکاری دارد. به دلیل این افکار خاص، باید اعمال مال خودشان باشد و با منش آنها مطابقت

داشته باشد چرا در اینجا چنین تطبیقی وجود ندارد؟

● **دکتر مژده:** ببینید اگر بنا بر انتقاد باشد، من منتقدتر از هرکس در مورد کارم هستم.

است. ● **قادری:** اما این فرم ارتباطی با نمایشنامه ندارد.

● **دکتر مژده:** بله ندارد. فرم نمایش می‌تواند هم ارتباط با نمایشنامه داشته باشد و

هم نداشته باشد. این فرم در جهت مفاهیم نمایشنامه بود نه در جهت «سبک»...

● **راضی:** با آخر کار ارتباطی ندارد.

● **دکتر مژده:** فرمها در ادامه ارتباطات هم هستند.

● **قادری:** یعنی فرمها جدای از نمایش با هم در ارتباط قرار می‌گیرند؟

● **دکتر مژده:** از لحاظ تکنیک فرمها از هم جدا هستند و نمایشنامه در «سبک» خود می‌تواند

با کار صحنه مرتبط شود. فرمها در خدمت کار هستند.

● **راضی:** من فکر می‌کنم نمایش باید در چشم و دید تماشاگر با ارتباط منطقی استوار

شود. ● **دکتر مژده:** خوب این مورد هم باید رعایت شود. هرچیز رنگ یا شیبی می‌تواند تأثیر مثبت یا

منفی در ذهن تماشاگر داشته باشد.

● **قادری:** با توضیحاتی که می‌دهید، طراح باید دقیقاً عکس این بازی را که ارائه می‌دهد

ارائه کند. او باید درونی بازی کند. در حالی که کاملاً بیرونی بازی کرده است. عکس این قضیه

«نقشه‌بردار» است که باید کاملاً بیرونی بازی کند. اما کاملاً درونی بازی کرده است.

● **دکتر مژده:** ببینید، نقش‌بردار کسی است که آگاهی کامل دارد و می‌داند ماجرا

چیست؟ اما ماسک دلقک بر صورتش زده است. بنابراین در لحظاتی که می‌خواهد سر به سر طراح

بگذارد برای اینکه بتواند از مکانیزم دفاعی استفاده بکند، اول کلام را به او می‌گوید. بعد

حس او را به دست می‌آورد و بالاخره با ماسک دلقک‌وار پیروز می‌شود یا آن حس را عبور

بازی» که نمی شکست.

● **محبیبی:** شما فکر می کنید طراح و نقشه‌بردار دو شخصیت متضاد هستند؟

● **دکتر مژده:** نه ضد هم، بلکه متفاوت هستند. هیبت دانسته‌ها منجر به هراس طراح می‌شود و همچنین نقشه‌بردار. ولی عکس‌العملهای این دو نفر متفاوت است. این هراس باعث عجز طراح نمی‌شود در صورتی که ماسک نقشه‌بردار می‌افتد.

● **محبیبی:** شما گفتید عکس‌العملها متفاوت است، پس ما باید عکس‌العملهای متفاوت داشته باشیم.

● **دکتر مژده:** داریم.

● **قادری:** خیر عکس‌العملها یگانه است. هردو مثلاً در التهاب این هستند که چرا سکوت ایجاد شد.

● **دکتر مژده:** اصلاً این‌طور نیست. خوشبختانه بازیگر هم اینجاست و می‌تواند از خودش دفاع کند. او می‌گوید سکوت آزار می‌دهد، بلکه در ادای کلمه باید تأکیدگذاری و توجه شود که تفاوت، بارز باشد.

● **قادری:** به‌خاطر همین، عرض می‌کنم یگانه است. طراح می‌گوید صدا مرا آزار می‌دهد و در پی سکوت است. حالا که سکوت ایجاد شده او هم مثل «نقشه‌بردار» ملتهب است...

● **دکتر مژده:** ...خب، ببینید در جایی دیگر وقتی صدا قطع می‌شود می‌گویید، مگر همین سکوت نبود که آزارت می‌داد؟

● **قادری:** ...طراح فکر می‌کند صدا در جهت کار اوست! یا نقشه‌بردار؟

● **دکتر مژده:** بله...

● **قادری:** ... اگر این‌گونه باشد نمایشنامه غلط اجرا شده چون طراح می‌گوید: «این صدا، صدای لعنتی»...

● **دکتر مژده:** برای اینکه دست از سرش برنمی‌دارد. می‌خواهد تمرکز کار داشته باشد. و

من می‌خواهم طبق نمایشنامه نشان دهم که همین صدا به محض قطع شدن التهاب طراح را برمی‌انگیزد. نگران می‌شود. و نقشه‌بردار او را اذیت می‌کند...

● **قادری:** ... من هم به همین دلیل می‌گویم عکس‌العملها یگانه بوده است. چون طراح هم ماسکی از نوع دلک را برصورت می‌زند...

● **دکتر مژده:** ... او خودش را فریب نمی‌دهد ولی نقشه‌بردار چرا...

● **قادری:** ... طراح شما نگران است که دارد زیر شهر خالی می‌شود و روی زمین هم جایی برای فضای سبز نمانده است. او آگاه است...

● **دکتر مژده:** ... این در انتهاست...

● **قادری:** ... آیا طراح شما از ابتدا می‌داند زیر شهر را خالی می‌کنند؟

● **دکتر مژده:** مطلقاً نه.

● **قادری:** پس فقط صدا او را آزار می‌دهد؟



● **دکتر مژده:** شاید این مطرح کردنش درست نباشد. ولی آقای «سمندریان» آمده بودند اینجا کار را دیدند و به ابراهیمی گفتند چرا کاریکاتوری بازی می‌کنید! بنابراین برداشتها متفاوت است. اما روی هم رفته من موافق نبودم که این‌طور باشد بلکه می‌خواستم با واقعیت ملموس به صحنه بیاید.

● **قادری:** بله، برداشتها متفاوت است، اما من در مورد کلیت نمایش شما صحبت می‌کنم.

● **دکتر مژده:** من موافق نیستم که باید کاریکاتور باشد. در واقعیت همین است.

● **قادری:** یعنی شما قبول دارید که در این مقطع مکانی که ما زندگی می‌کنیم «کلاو» هم هست؟

● **دکتر مژده:** ابدأ نیست، ابدأ نیست. باید کلاوها روی صحنه بیایند و با یک حرکت ظریف پیله مسخرگی‌شان شکسته شود. اما در «آخر

نمونه‌اش همان اشاره صادقانه من به کرایشات ناخودآگاه رمانتیکی بود که آقای قادری گفتند که بسیار نظریه درستی بود و من قبول کردم. شما مثال بزنید و برای ایرادتان دلیل قاطع داشته باشید.

● **قادری:** اگر اجازه بدهید من سؤال را مشخصتر مطرح کنم. طراح و نقشه‌بردار در نمایش هردو متعلق به یک ناکجاآبادی هستند. در اجرای شما نقشه‌بردار متعلق به همان ناکجاآباد است اما طراح شما با او تفاوت دارد. شرقی است با عواطف خاص...

● **دکتر مژده:** من دقیقاً می‌خواستم همین را روی صحنه بیاورم.

● **قادری:** یا توجه به توضیحات اولیه شما، در مورد «نقشه‌بردار» مخصوصاً نباید دقیقاً «کلاو» باشد. بلکه دلکی از او باید باشد. یعنی یک کاریکاتور از او که تقلید او را می‌کند.

دکتر مژده: صدایی که می‌تواند «سمبولیک» باشد و مسائل دیگر اجتماع را می‌تواند تداعی کند. منتها او می‌خواهد کار انجام دهد و...

● **قادری:** ... اما وقتی دقیقاً روی صحنه ارتباط برقرار می‌کند، می‌گوید صدایی که از زیرزمین می‌آید...

● **دکتر مژده:** ... خب همین جنبه «سمبلیک» دارد. حوزه عملیات شیطان را ما می‌گوییم...

● **قادری:** ... پس او می‌داند که زیر شهر خالی شده است...

● **دکتر مژده:** ... او شک می‌کند. وقتی می‌گوید زیر شهر را دارند خالی می‌کنند. همین...

● **قادری:** ولی قبلاً نقشه‌برداری می‌گوید زیر شهر را برای فضولات خالی می‌کنند و این هم در ابتدای نمایش مطرح شده است. آن وقت چطور می‌شود نداند؟

● **دکتر مژده:** نقشه‌برداری ماسک دلفک دارد و دارد سر به سر او می‌گذارد. اگر دقت بکنید وقتی آن معماها را مطرح می‌کند می‌گوید: باز شروع کرد.

● **قادری:** اما خودش می‌پذیرد نتیجه انسان فضولات او است. این را طراح می‌پذیرد.

● **دکتر مژده:** نه، طراح می‌گوید: مهم این است که آدمها از خودشان چه چیزی به‌جا می‌گذارند.

● **قادری:** آنها معتقدند که فضولات نتیجه انسان است، مگر نه؟

● **دکتر مژده:** این را نقشه‌برداری پاسخ می‌دهد.

● **قادری:** پس طراح چه جوابی به مخاطب می‌دهد؟

● **دکتر مژده:** طراح سبزی‌نگی‌اش را می‌خواهد. طراح می‌تواند من یا شما باشد.

● **قادری:** پس دقیقاً طراح شما معتقد می‌شود چیزی که به‌جا می‌ماند «ایده» است؟

● **دکتر مژده:** نه! او که قلم دستش است، می‌خواهد برایش ملموس باشد.

● **قادری:** معتقد هست چیزی که به‌جا می‌ماند تفکر اوست؟ نماد او هم فضای سبز است.

● **دکتر مژده:** بستگی دارد به اینکه چه جور دیده‌اید.

● **قادری:** نه می‌خواهم بدانم شما این را قبول دارید؟

● **دکتر مژده:** من سمبولیک مطرح می‌کنم.

● **قادری:** طراح شما به عنوان یک نیروی مدافع است اگر این را ببینیم او به یاس رسیده چون فضایی برای فضای سبز خود پیدا نمی‌کند.

● **دکتر مژده:** کشمکش باید باشد، اگر نه دیگر نمایشنامه مطرح نیست. تصمیم‌گیری نهایی آسان نیست. حرکت از مراحل سخت شروع می‌شود تا در نهایت ما درخت و چشمه را مطرح

می‌کنیم و فصل دیگری در زندگی او نشان می‌دهیم.

● **قادری:** آیا طراح شما در همان مقطع مکانی که زندگی می‌کند، در نهایت فضای سبز را به وجود می‌آورد یا هجرت مکانی می‌کند؟

● **دکتر مژده:** هجرت مکانی به چه مفهوم؟

● **قادری:** به این مفهوم که در آنجایی که هست دیگر جایی نمانده و شهر فرو می‌ریزد.

● **دکتر مژده:** اصلاً این‌طور نیست. او فکر می‌کند می‌تواند شهر دیگری با فضای سبز بسازد.

● **قادری:** فضای سبز را دقیقاً کجا به وجود می‌آورد؟ کودک سفیدپوش در کجا به آب می‌رسد؟ آیا اینها در همان شهر فرو ریخته در فضولات اتفاق می‌افتد.

● **دکتر مژده:** ببینید در اینجا می‌گویم حرکت از محسوس است به نامحسوس...

● **قادری:** ... پس در اینجا شما کاملاً سمبلیک برخورد می‌کنید؟

● **دکتر مژده:** دقیقاً... مثلاً در نمایش ما نقشه‌برداری بعد از اینکه سبزی را با ولع گاز می‌زند و طعم غسل را می‌چشد تا به کسی می‌رسد، دیگر به خوردن ادامه نمی‌دهد.

● **قادری:** پس شما پارامتر سومی را هم وارد نمایش می‌کنید و این علاوه بر سمبل است. (بنابر توضیحات خودتان) مثل سیب و آن ساز مخصوص.

● **دکتر مژده:** نه به آن شکل خاص.

● **قادری:** چرا از ساز خاص (فلوت) استفاده کردید و مثلاً ترومپت نیاورید؟

● **دکتر مژده:** این مسئله‌ای نیست، من حتی نوشته بودم که ویلن باشد اما نشد و فلوت چون جنبه‌های احساسی قویتری از ترومپت داشت از آن استفاده کردم.

● **قادری:** پس باز هم به خصلتهای ساز خاصی که از آن بهره گرفته‌اید اشاره دارید و می‌فرمایید که مسئله بوده است.

● **دکتر مژده:** نه به آن ترتیب که سمبل چیز خاصی باشد. می‌خواستم حتی ساز دهنی بیاورم.

● **قادری:** من سؤال این است که مشکل من مخاطب چگونه باید حل شود؟ نیمی از وسایل و نشانه‌های شما در روی صحنه سمبلیک هستند و نیمی دیگر نه، من از کجا بفهمم؟

● **دکتر مژده:** من اصلاً نمی‌خواهم این طوری باشد. من سمبلا را برای آدمهای آگاهی مثل شما آورده‌ام. تماشاگر عادی مشخص است که به عمق مطالب نمی‌رسد!

● **قادری:** باز هم در مورد بازیگری صحبت کنم. آقای شریفی به عنوان بازیگری که تجربه ابراهیمی و گوهری را ندارد، در تمام مدتی که روی صحنه است آن دو را می‌پوشاند. چرا بازیها یکدست نیست و کار چندگانه است؟ چرا ما

ابراهیمی و گوهری را ابراهیمی و گوهری آنتیگونه نمی‌بینیم و این‌قدر ضعیف بازی می‌کنند؟

● **دکتر مژده:** این به آن شبی برمی‌گردد که شما تشریف آوردید، آن شب مسائلی مطرح بود که نمی‌خواهم صحبت کنم و در نهایت کار را به آنجا کشاند. بحثی بین سه بازیگر پیش آمد که کار بد ارائه شد.

● **قادری:** اتفاقاً من به عنوان یک منتقد، یک بار رسمی و یک بار هم مخفیانه کار را می‌بینم در هر دو شبی که من کار را دیدم همان‌گونه بود.

● **دکتر مژده:** نه این‌طوری نیست. این دو واقعاً فوق‌العاده بازی می‌کنند. شما یک بار دیگر هم بیایید! و کار را ببینید تا عادلانه‌تر قضاوت کنید، البته من می‌پذیرم که بازیها هرشب متفاوت است اما نه اینکه بد باشد.

● **قادری:** انتخاب مرد کور، جنسیت بازی او و خصوصاً صداسازی که دارد کاملاً غلط است، این دیگر چرا؟

● **دکتر مژده:** اتفاقاً خیلی از اساتید و تئاتریها بازی او را پسندیده‌اند و عکس نظر شما را دارند.

● **قادری:** عذر می‌خواهم، من اصلاً سلیقه‌ای برخورد نمی‌کنم، آن آقایانی را هم که اسم می‌برید هم من و هم شما می‌شناسیم که چقدر نظرشان صائب است. من با توجه به کلیت نمایش و نوع بازی که مرد کور باید داشته باشد عرض می‌کنم...

● **دکتر مژده:** ... من نمی‌خواستم این جور باشد، نمی‌دانم. نباید هم این‌گونه باشد که شما می‌گویید؟

● **قادری:** با تشکر از شرکت شما در این جلسه، آیا حرف خاص دیگری ندارید؟

● **دکتر مژده:** چرا. خیلی دلم می‌خواست راجع به مشکلات، کمبودها و آنچه که پشت صحنه بر من گذشت حرف بزنم. می‌خواستم از نقدهایی که حضرات با اسم مستعار و سراپا اشکال می‌نویسند بگویم. می‌خواستم از نقدهایی که آقایان می‌نویسند و می‌دهند دیگران تا به اسم خود چاپ کنند بگویم. و خیلی حرفهای دیگر. اما بگذریم. آینده همه چیز را روشن می‌کند. و مدعیان را تاریخ رسوا خواهد کرد. فقط امیدوارم که توانسته باشم خدمتی ارائه بدهم.